

بازسازی معرفت دینی در پرتو علوم بشری

اکبر گنجی

لغافه اصطلاحات رایج و تقسیم‌بندیهای مرسوم بیان نشده است. در عین حال مسائل زیادی از آن علوم، کاملاً قابل استنباط و استخراج است.^۲

نکته بسیار مهمی که معمولاً از آن غفلت می‌شود، نادیده گرفتن نقش علوم حقیقی (جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و...) در شناخت جامعه و انسان می‌باشد. چنین گمان کرده‌اند که هدایت و مدیریت جامعه و انسان فقط با علوم اعتباری (فقه و اخلاق) امکان‌پذیر است. نادیده گرفتن نقش علوم انسانی «علوم انسانی، علمی هستند که رفتارهای جمعی و فردی، ارادی و غیرارادی، آگاهانه و ناآگاهانه انسان را به قالب نظامهای تجربه‌پذیر می‌ریزند»^۳ و تأکید بیش از حد و صرف، بر فقه ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که در سالهای اخیر شاهد آن بوده‌ایم و خواهیم بود، اما این غفلت «معرفت‌کش» که منتهی به آنارشیسم در جامعه و انسان می‌شود، چیزی نبود که مقبول مرحوم مطهری بیفتند و به تأکید فراوان می‌گفت که: «بر انسان هم قوانین روان‌شناسی حاکم است و هم سنن جامعه‌شناسی».^۴

مگر امکان‌پذیر است که در دنیای کنونی بدون توجه به جامعه‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، علم سیاست و مدیریت، و فقط

نسبیت، غرب‌زدگی، اومانسیسم و توطئه‌گری، کمترین برجسب‌هایی است که به نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت زده‌اند، و گفته‌اند که قبول تحول فهم دینی یعنی نسبیت حقیقت. یعنی هر که هرچه فهمید و اظهار داشت معرفت دینی است. یعنی بدبین کردن عوام به روحانیت و نفی تقلید و...

ما در این مقال به موارد استفاده مرحوم مطهری از علوم طبیعی تجربی، علوم انسانی تجربی و فلسفه، در فهم دین پرداخته و نشان خواهیم داد که اگر کسی با این علوم آشنایی داشته باشد ناگزیر فهم او از شریعت به همان اندازه آراسته بدانها خواهد بود و آنچه باعث می‌شود تا فقیهی را به اظهار این نظر و اداری که «علوم انسانی یک میلیونمتر هم در فقه تأثیر ندارد» عدم آشنایی اوست با علوم جدید. و تازه همین نظر وی هم با فتوای خود او تناقض دارد که می‌گوید «خواندن علوم انسانی بر طلاب دینی حرام است» اگر مطالعه علوم انسانی در فهم شریعت تأثیری ندارد دیگر تحریم آن لزومی ندارد. معلوم می‌شود که آگاهی از علوم جدید در فهم شریعت موثر است که از بیم آنکه مبدا در ثبات فقه موجود خللی وارد شود خواندن آن را حرام می‌کنند و جالبتر اینکه می‌گویند:

«اینجانب به شما و همه مقلدین مؤمن نصیحت می‌کنم که عبارت «بافته‌های ذهنی» را در مورد احکام شرعی به کار نبرید که غلط است. این تعبیر حتی در مورد مجتهدین هم جایز نیست. چون این تعبیر تداعی نظریه قبض و بسط شریعت را می‌نماید که لازمه پذیرش این تفکر انکار استمرار حلال و حرام الهی تا روز قیامت را به همراه دارد. در حالی که مجتهدین ما نظرات کلی از قوالب الفاظ قرآن و سنت دریافت می‌نمایند و هرگز مسائل جدید علم در این استنباط آنها را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد»^۱

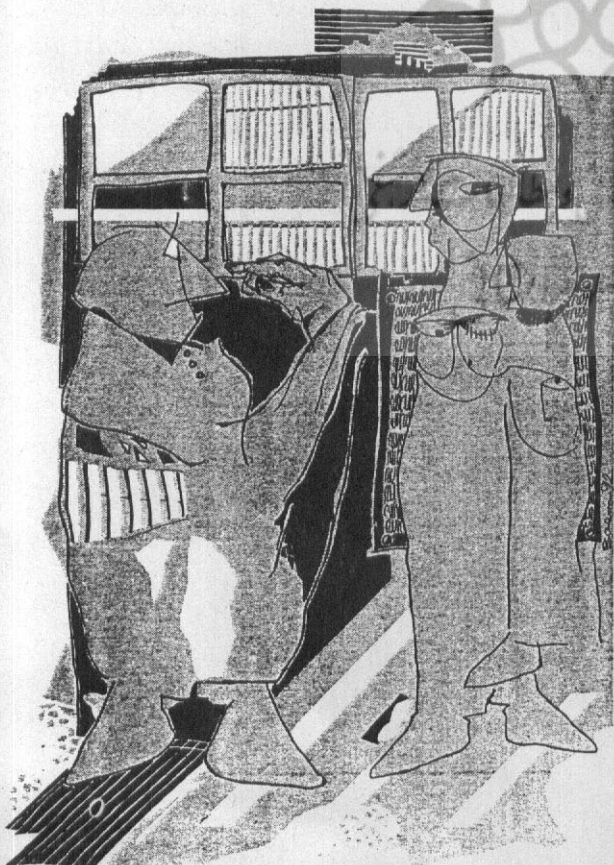
ما در اینجا نشان خواهیم داد که مرحوم مطهری چگونه علوم بشری را در فهم شریعت دخالت داده‌اند و همین که ایشان بدین روش اقدام کرده‌اند نشان می‌دهد که این نه کاری است ضد دینی و نه حلال کردن حرامها و حرام کردن حلالها، بلکه فقط و فقط حکایت از درد دین می‌کند.

اینک به موارد استفاده مرحوم مطهری از علوم جدید برای فهم شریعت می‌پردازیم.

الف. جامعه‌شناسی و فهم دین:

«نوع شناخت یک مکتب از جامعه و از تاریخ و طرز برداشت آن از این دو، نقش تعیین‌کننده در ایدئولوژی آن مکتب دارد. ازینرو ضرورت دارد در متن جهان‌بینی اسلامی، طرز نگرش اسلام به جامعه و به تاریخ روشن گردد.

بدیهی است که اسلام نه مکتب جامعه‌شناسی است و نه فلسفه تاریخ. در کتاب آسمانی اسلام هیچ مطلب اجتماعی یا تاریخی با زبان معمول جامعه‌شناسی یا فلسفه تاریخ طرح نشده است. همچنانکه هیچ مطلب دیگر: اخلاقی، فقهی، فلسفی و غیره با زبان معمول و در



با اتکا به فقه، از رهبری جامعه و نسل جوان سخن گفت؟ تذکار مرحوم مطهری را فراموش نکنیم که می‌گفت:

«مهمتر از اینکه طرحی برای این نسل [نسل جوان] تهیه کنیم این است که این فکر در ما قوت بگیرد که مسأله رهبری و هدایت از لحاظ تاکتیک و کیفیت عمل در زمانهای متفاوت و در مورد اشخاص متفاوت فرق میکند و ما باید این خیال را از کله خود بیرون کنیم که نسل جدید را با همان متود قدیم رهبری کنیم.»^۵ چرا که «یک سلسله اصول بر رفتار انسان حکومت میکند که اگر کسی بخواهد بر بشر مدیریت داشته باشد و وی را رهبری کند جز از راه شناخت قوانینی که بر حیات و بر روال زندگی بشر حاکم است، میسر نیست.

پس بشر موجودی است که به یک سلسله نیروها مجهز است و به هدایت و رهبری و به پیشوا و پیشوایی نیازمند است. موجودی است که رهبری و بحرکت‌درآوردن و بهره‌برداری از نیروهای وی تابع یک سلسله قوانین بسیار دقیق و ظریف است که شناخت آن قوانین کلید راه نفوذ در دلها و مسلط شدن بر انسان است.»^۶ «مسائل رهبری با روان بشر سروکار دارد، جلب همکاری روانها و بحرکت‌درآوردن آنها بسوی هدفی مقدس و عالی مهارت و ظرافت فوق‌العاده می‌خواهد، کار هر کس نیست، امروز پس از پیشرفتهای حیرت‌انگیز روانشناسی و جامعه‌شناسی و بالاخره انسان‌شناسی هنگامیکه سیره رهبری اولیاء خدا را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم بر دقیق‌ترین ملاحظات روانی و به اصول دقیق علمی رهبری منطبق است.»^۷

در عصری که علوم اجتماعی در رهبری، کنترل اجتماعی و برنامه‌ریزی با موفقیت زیادی به کمک حکومتها آمده‌اند، چگونه می‌توان آنها را نادیده گرفت؟ مرحوم مطهری می‌گوید: «امروز مسأله مدیریت، چه مدیریت بازرگانی، چه مدیریت صنعتی، چه مدیریت اداری، چه مدیریت روحانی فوق‌العاده مورد توجه عصر ما است، عصر ما را می‌گویند عصر مدیریت یعنی عصری که بشر توجه پیدا کرده است که انسانها باید در کارهایی که به آنها واگذار می‌شود رشد (به تعبیر اسلامی) داشته باشند و ندانستن آن هم عذری نیست، باید برویم کسب کنیم و تحصیل نماییم.»^۸

از سخنان مرحوم مطهری این نتیجه گرفته می‌شود که تفاوتی بنیادین بین مدیریت فقهی و مدیریت علمی وجود دارد، و حصر

مدیریت جامعه در مدیریت فقهی ناشی از سوء فهم معرفت‌شناسانه‌ای است که خیال می‌کنند تمامی مشکلات جوامع بشری مشکلاتی حقوقی است و لذا حل آن را باید از علم فقه و فقیه انتظار داشت. اما پرواضح است که این تصویری نادرست است زیرا: اولاً؛ فقه جزء علوم اعتباری است و با علوم حقیقی (فلسفه، جامعه‌شناسی، مدیریت، اقتصاد، سیاست، روان‌شناسی اجتماعی و...) تفاوت ماهوی دارد.

ثانیاً؛ علم فقه در کاملترین شکل خود چیزی جز یک سیستم حقوقی نیست و از یک سیستم حقوقی نمی‌توان انتظار داشت به حل مشکلات غیرحقوقی پردازد.

ثالثاً؛ اکثر مباحث فقه موجود (بالفعل) را حقوق خصوصی تشکیل می‌دهد و نه حقوق عمومی و اساسی که در جوامع کنونی رشد فراوانی داشته است.

نادیده‌گرفتن موارد مذکور باعث شده تا کسانی مدعی شوند که «ما با مبانی فقهی خود می‌توانیم نیازهای بشریت را پاسخگو باشیم.»^۹ گویی نیازهای بشریت محصور در نیازهای حقوقی (آن هم حقوق خصوصی) است. به هر حال یک روز باید فقهای بزرگوار ما روشن سازند که کدامیک از مسائل زیر، که عمده مشکلات جوامع معاصر را تشکیل می‌دهند، مسائل فقهی‌اند؟ و اگر فقهی‌اند چرا تا به حال فقها با اجتهاد فقهی خود پاسخی برای آنها نیافته‌اند:

۱- اقتصاد: مشکل رشد جمعیت، از بین رفتن جنگلها و مراتع، تورم، نقدینگی، استقراض داخلی و خارجی، عقب‌ماندگی، توسعه و مدرنیزاسیون و...

۲- فرهنگ: اوقات فراغت، تولید فرهنگی (فرهنگ مکتوب)، دانشگاه و آموزش و پرورش، هنر (سینما، تئاتر، موسیقی، نقاشی و...).

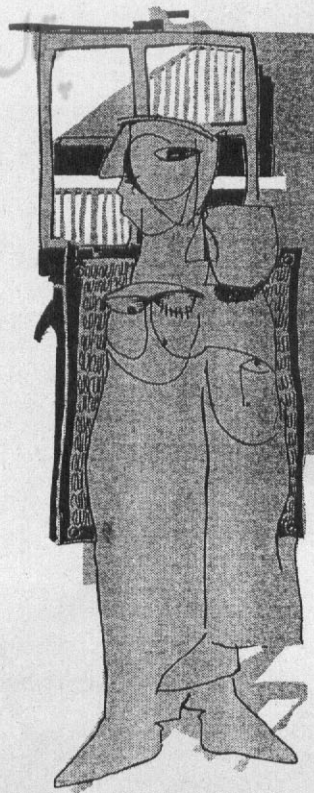
۳- سیاست: توزیع قدرت، تأمین مشارکت سیاسی مردم، روشهای قانونی تعویض حکومت، منافع ملی، وحدت ملی، حاکمیت ملی، مشروعیت حکومت، روابط بین‌الملل، آزادی، و...

به خاطر همین مسائل است که در مقابل کسانی که چاره این مشکلات و دیگر مشکلات بشریت را از ایدئولوژی طلب می‌کنند؛ افراد دیگری پایان عصر ایدئولوژیها را اعلام کرده و معتقد به «آغاز فرهنگ علمی» هستند.^{۱۰}

باید افراط و تفریط را کنار گذارد و با تفکیک دقیق منطقی، حد هر یک از علوم را روشن ساخت.

نکته مهم بعدی این است که شناخته‌های جامعه‌شناسانه در «فهم شریعت» دخالت کرده و هرگونه تصمیم‌گیری در آنجا به تغییر فهم در اینجا منتهی خواهد شد، به عنوان نمونه مسأله اصالت فرد یا جامعه را در نظر بگیرید. هم مرحوم مطهری و هم آقای مصباح به این مسأله پرداخته و هر دو برای رسیدن به نتیجه از این راه رفته‌اند که وحدت جامعه، وحدت حقیقی است یا وحدت اعتباری؟ و به تعبیر دیگر جامعه مرکب حقیقی است یا مرکب اعتباری؟ مرحوم مطهری در کتاب جامعه و تاریخ پس از طرح نظرات مختلف (صص ۲۱-۱۶) این نظر را پذیرفته‌اند که جامعه یکی از انواع مرکبات حقیقی است (ص ۲۱) و آقای مصباح پس از طرح نظرات مختلف^{۱۱} و نقد آنها (صص ۷۳-۸۴) وحدت جامعه را اعتباری دانسته‌اند.

دخالت این پیش‌فرض فلسفی در «فهم» و «تفسیر» آیات قرآن کریم نزد هر دو بزرگوار مشهود است و آیات واحد معانی و تفاسیر مختلفی یافته است. مرحوم مطهری از ص ۲۲ الی ۳۴ جامعه و تاریخ آیات فراوانی را دال بر نظریه خودشان گرفته و بر اساس آن



پیش فرض فلسفی آنها را معنا و تفسیر کرده‌اند. و آقای مصباح از ص ۸۴ الی ۹۱ کتاب جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن به همین اقدام دست زده‌اند. در ضمن آقای مصباح از ص ۹۱ الی ۱۰۹ کتاب خود به نقد نظرات شهید مطهری پرداخته و آیاتی را که مرحوم مطهری استفاده کرده با توجه به وحدت اعتباری جامعه به گونه دیگری معنا و تفسیر کرده‌اند.

اینها همه نشان می‌دهد که چگونه علوم بشری در فهم شریعت دخالت کرده است و مگر معنای فهم در پناه تئوری چیست؟ و تازه ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود و این پیش فرضها خود به تئوریهای دیگری منتهی شده که دوباره در مقام «فهم» به انسان مدد می‌رساند. برای نمونه بنگرید که مرکب حقیقی یا اعتباری دانستن جامعه، مرحوم مطهری را به کجاها برده است.

استاد مطهری همچون دورکیم معتقدند اگر به عینیت جامعه در ظرف خارج قائل نباشیم، یعنی اگر جامعه وجود حقیقی نداشته باشد، علم جامعه‌شناسی وجود نخواهد داشت. ایشان در نقد نظریه‌ای که جامعه را مرکب اعتباری می‌داند می‌گویند: «نظریه اول یک نظریه اصالة الفردی محض است، زیرا مطابق این نظریه، جامعه نه وجود حقیقی دارد و نه قانون و سنت و نه سرنوشت و نه شناخت، تنها افرادی که وجود حقیقی دارند و موضوع شناخت قرار می‌گیرند، سرنوشت هر فرد مستقل از سرنوشت افراد دیگر است.»^{۱۲}

همان گونه که گفتیم، نظریه مرحوم مطهری در باب حقیقی دانستن جامعه با نظرات دیگران تفاوت دارد، یعنی ایشان هم برای فرد اصالت قائل هستند و هم برای جامعه. سؤال مهمی که در اینجا پیش می‌آید این است که جامعه‌شناسی بر روان‌شناسی تقدم دارد یا روان‌شناسی بر جامعه‌شناسی؟ و به تعبیر دقیق علمی آیا قوانین جامعه‌شناسی و روابطی که در جامعه بین مردم حاکم است به قوانین روان‌شناسی تحویل پذیرند یا بالعکس آنچه که از روان انسانها برمی‌آید به قوانین جامعه‌شناسی تحویل پذیر است؟ مرحوم مطهری ظاهراً به تحویل جامعه‌شناسی به روان‌شناسی قائل بوده‌اند. ایشان در کتاب جامعه و تاریخ می‌گویند نظریه‌شان در باب مرکب حقیقی دانستن جامعه «برای انسان در مرحله قبل از وجود اجتماعی، روان‌شناسی قائل است، و جامعه‌شناسی او را در مرحله و مرتبه بعد از روان‌شناسی او می‌داند.»^{۱۳} و در جای دیگری می‌فرمایند: «انسان دارای نوعی روان‌شناسی مقدم بر جامعه‌شناسی است.»^{۱۴} و در توضیح آن می‌گویند: «روان‌شناسی انسان بر جامعه‌شناسی او تقدم دارد انسان مانند نوار خالی و یا ماده خام نیست که نسبتش به شکل و هر صورتی که عوامل مکانیکی خارجی به او بدهد علی‌السویه باشد، انسان مانند نهال و بذر است. حرکتش به سوی کمال و استقلال انسانی، دینامیکی است نه مکانیکی.»^{۱۵}

مسئله اصالت جمع و اصالت فرد در باب انتخاب مابین سوسیالیسم یا دموکراسی هم به کار مطهری آمده و ایشان از این طریق مشکل را حل می‌کنند: «دموکراسی بر اساس اصالت فرد، حقوق فرد و آزادی فرد است و برعکس سوسیالیسم بر اصالت جمع و تقدم حق جمع بر حق فرد استوار است. یعنی خواه‌ناخواه آزادی فرد را و دموکراسی را سوسیالیسم محدود می‌کند و بالعکس.»^{۱۶} «این مشکل که آیا واقعاً از نظر فلسفی و حقوقی به کدام یک از دو قطب دموکراسی و سوسیالیسم باید گرایش پیدا کرد و یا اینکه این دو دیدگاه قابل جمعند یا نه، مشکلی است که باید از طریق فلسفی حل بشود. البته در این زمینه مکتب‌هایی هستند که به دموکراسی و سوسیالیسم هر دو گرایش دارند و می‌خواهند این دو امر با یکدیگر تلفیق کنند. ولی تلفیق این دو

مبتنی بر همان مسئله بسیار دقیق فلسفی است که به مسئله اصالت جمع یا اصالت فرد معروف است. پیروان این مکاتب بدنیاال یافتن پاسخ این پرسش هستند که آیا آنچه عینیت دارد فرد است و جمع، یک وجود عرضی و اعتباری دارد - که البته طبیعی است در صورت مثبت بودن جواب، دموکراسی بر سوسیالیسم اولویت پیدا می‌کند، و یا باید نظریه مخالف را پذیرفت که معتقد است جامعه‌شناسی انسان بر روان‌شناسی او تقدم دارد و فرد اساساً اصالتی ندارد، فرد و روح و خواست و اراده و احساس و همه چیز او تابعی و انعکاساتی هستند از یک روح جمعی حاکم و آنچه واقعاً وجود دارد جامعه است نه فرد - که در اینصورت اولویت با سوسیالیسم خواهد بود.»^{۱۷}

ب. آزادی و دموکراسی و فهم شریعت:

استاد مطهری آیه ۶۳ سوره آل عمران را به گونه‌ای فهمیده و معنا کرده‌اند که با فهم دیگران متفاوت است. ایشان می‌فرمایند: «جمله «تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم» توحید نظری و جمله «الا نعبد الا الله» توحید عملی فردی و جمله «ولا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً...» توحید عملی اجتماعی را که مساوی است با آزادی و دموکراسی در اصیلترین شکلش، نشان می‌دهد.»^{۱۸}

از نظر مطهری آزادی و دموکراسی از حقوق «انسان بماهو انسان است» حق ناشی از استعدادهای انسانی انسان است.»^{۱۹} از این رو وقتی کسی چنین اعتقادی داشت مگر می‌تواند در موقع فهم شریعت خود را از آن فارغ کرده و آن را در فهمش از آیات دخالت ندهد. و دخالت دادن هم فقط به آیه ۶۳ سوره آل عمران محدود نمی‌شود بلکه در سوره‌های دهر و کهف هم دخالت خواهد کرد. بنگرید:

«اسلام دین آزادی است، دینی که مروج آزادی برای همه افراد جامعه است. در سوره دهر می‌خوانیم:
انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً... (سوره دهر - آیه ۳).
و یا در سوره کهف:

فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر... (سوره کهف - آیه ۲۹).
اسلام می‌گوید دینداری اگر از روی اجبار باشد دیگر دین‌داری نیست می‌توان مردم را مجبور کرد که چیزی نگویند و کاری نکنند، اما نمی‌توان مردم را مجبور کرد که اینگونه یا آنگونه فکر کنند. اعتقاد باید از روی دلیل و منطق باشد، البته مسائل مربوط به امر به معروف و نهی از منکر با شرایط خود در جای خود محفوظند در اینگونه مسائل اصل بر ارشاد است نه اجبار.»^{۲۰}

«هر مکتبی که به ایدئولوژی خود ایمان و اعتقاد داشته باشد، ناچار باید طرفدار آزادی اندیشه و آزادی تفکر باشد. و به عکس هر مکتبی که ایمان و اعتمادی به خود ندارد جلو آزادی اندیشه و آزادی تفکر را می‌گیرد.»^{۲۱}

«از نظر اسلام تفکر آزاد است، شما هر جور که می‌خواهید بیندیشید، بیندیشید، هر جور می‌خواهید عقیده خودتان را ابراز کنید - بشرطی که فکر واقعی خودتان باشد - ابراز کنید، هر طور که می‌خواهید بنویسید، بنویسید، هیچکس ممانعتی نخواهد کرد.»^{۲۲}

«اگر در صدر اسلام در جواب کسی که می‌آمد و می‌گفت من خدا را قبول ندارم، می‌گفتند بزنید و بکشید، امروز دیگر اسلامی وجود نداشت. اسلام باین دلیل باقیمانده که با شجاعت و با صراحت با افکار مختلف مواجه شده است.»^{۲۳} «در آینده هم اسلام، فقط و فقط با مواجهه صریح و شجاعانه با عقاید و افکار مختلف است که میتواند به حیات خود ادامه دهد. من به جوانان و طرفداران اسلام

هشدار می‌دهم که خیال نکنند راه حفظ معتقدات اسلامی، جلوگیری از ابراز عقیده دیگران است. از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن علم است و آزادی‌دادن به افکار مخالف و مواجهه صریح و روشن با آنها.^{۲۲}

قبلاً با آرای مرحوم مطهری در باره حقوق طبیعی و فطری آشنا شدیم و دیدیم که مرحوم مطهری چگونه بسیاری از مسائل را بر اساس این اصل تبیین می‌کنند. و در اینجا هم باز نمودیم که از نظر ایشان آزادی و دمکراسی جزو حقوق طبیعی و فطری انسانها می‌باشد. و شریعت هم بر همین حق طبیعی و فطری صحه نهاده است. ایشان می‌گویند:

«در نص قرآن مجید، یکی از هدفهایی که انبیاء داشته‌اند این بوده است که به بشر آزادی اجتماعی بدهند یعنی افراد را از اسارت و بندگی و بردگی یکدیگر نجات بدهند. قرآن کتاب عجیبی است. بعضی از معانی و مفاهیم است که در یک عصر به اصطلاح گل می‌کند، زنده می‌شود، اوج می‌گیرد، ولی در عصرهای دیگر اگر نگاه بکنید، آنقدر اوج نداشته است. در بعضی از عصرها می‌بینیم که برخی از کلمات به حق اوج می‌گیرد، وقتی به قرآن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم چقدر در قرآن این کلمه اوج دارد، و این عجیب است، یکی از حماسه‌های قرآنی، همین موضوع آزادی اجتماعی است. من خیال نمی‌کنم که شما بتوانید جمله‌ای زنده‌تر و موجدارتر از جمله‌ای که در این مورد در قرآن هست پیدا کنید، شما در هیچ زمانی پیدا نخواهید کرد، نه در قرن هیجدهم، نه در قرن نوزدهم و نه در قرن بیستم، در این قرنهایی که شعار فلاسفه بشر آزادی بوده است، و آزادی بیش از اندازه زبازرد مردم بوده و شعار واقع شده است. شما جمله پیدا کنید زنده‌تر و موجدارتر از این جمله که در قرآن دارد:

قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سوا بیننا و بینکم الا نعبدوالا لله و لا نشکر به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله (آل عمران ۶۴) ای پیغمبر به این کسانی که مدعی پیروی از یک کتاب آسمانی گذشته هستند، به این یهودیها، به این مسیحیها، به این زرتشتیها و حتی شاید به این صابئها که در قرآن اسمشان آمده است و به همه ملت‌هایی که پیرو یک کتاب قدیم آسمانی هستند اینطور بگو: بیائید همه ما جمع شویم دور یک کلمه، زیر یک پرچم، آن پرچم چیست؟ دو جمله بیشتر ندارد، یک جمله‌اش این است: الا نعبدوالا لله و لا نشکر به شیئاً. در مقام پرستش، جز خدای یگانه چیزی را پرستش نکنیم، نه مسیح را پرستیم، نه غیر مسیح را و نه اهرمن را پرستش کنیم، جز خدا هیچ موجودی را پرستش نکنیم.

جمله دوم: و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله. اینکه هیچکدام از ما دیگری را بنده و برده خودش نداند و هیچکس هم یک نفر دیگر را ارباب و آقای خودش نداند. یعنی نظام آقای و نوکری ملغی و نظام استثمار، مستمّر و مستمّر ملغی. نظام لامساوات ملغی. هیچکس حق استثمار و استعباد دیگری را نداشته باشد، تنها این آیه نیست. آیاتی که در قرآن در این زمینه هست زیاد است.^{۲۵}

«یکی از مقاصد انبیاء بطور کلی و بطور قطع این است که آزادی اجتماعی را تأمین کنند و با انواع بندگیها و بردگیهای اجتماعی و سلب آزادی‌هایی که در اجتماع هست مبارزه کنند. دنیای امروز هم آزادی اجتماعی را یکی از مقدسات خودش می‌شمارد. اگر مقدمه اعلامیه حقوق بشر را خوانده باشید این را می‌فهمید. در آنجا می‌گوید علّة اللعل تمام جنگها، خونریزیها و بدبختیها که در دنیا وجود دارد این است که افراد بشر به آزادی دیگران احترام نمی‌گذارند. آیا منطق انبیاء تا اینجا با منطق امروز موافق است؟ آیا آزادی

مقدس است؟ بله مقدس است و بسیار هم مقدس است.»^{۲۶} کسانی گفته‌اند که «حقوق بشر، شعار اصلی تحول بسوی لیبرالیسم و جوهر آن است»^{۲۷} و «حقوق بشر وجهه شبه قدسی لیبرالیسم است»^{۲۸} و از این مقدمه نتیجه گرفته‌اند که «اگر حقوق بشر وجهه‌ای از لیبرالیسم باشد، قاعدتاً باید لیبرالها از آن ستایش کنند و دیگران نسبت به آن بی‌اعتنا یا منکر مخالف باشند».^{۲۹}

حال با مطهری چه باید کرد که این همه از حقوق بشر دم می‌زند و آزادی‌ای را که در بیانیه حقوق بشر آمده تأیید کرده و آن را مقدس شمرده است. پس مطهری هم حتماً فردی لیبرال بوده است. البته مرحوم مطهری در فروردین‌ماه سال ۵۸ اعلام کرده بودند که:

«تعلیمات لیبرالیستی در متن تعالیم اسلامی وجود دارد.»^{۳۰} اما با وجود این نمی‌توان مطهری را پیرو مکتب لیبرالیسم دانست. مخالفین بیانیه حقوق بشر گفته‌اند که: «اگر حقوق بشر، حقوق طبیعی انگاشته شود، ملاک و میزان آن خود بشر است.»^{۳۱} «آزادی و حقوق بشر ضامن و ملاک ندارد، یعنی ضامن و ملاک آن «خود» بشر است، خودی که مجموعه بعضی نیازمندیها و خواستها و اعمال و استعدادهاست و تحقق آن را در وجود بشر غربی میتوان دید. در واقع بشر غربی میزان و ملاک حقوق بشر است.»^{۳۲} «حقوق بشر متناسب با فلسفه و فرهنگ و تمدن جدید پدید آمده و در حکم اصول اخلاق - سیاسی عالم غربی است و چون در جای خالی اخلاق دینی قرار گرفته است تشبه به امر قدسی میکند، تا جایی که کسی جرأت چون و چرا در آن را نمی‌کند.»^{۳۳}

همان گونه که قبلاً گفتیم مرحوم مطهری به حقوق طبیعی اعتقاد راسخی داشته، پس به این عنوان هم باید ایشان را لیبرال خواند. مرحوم مطهری به آزادی سیاسی به مفهوم نوین آن (لیبرالیسم سیاسی) اعتقاد داشته و با لیبرالیسم اقتصادی و انسان‌شناسی لیبرالیستی مخالفت داشته‌اند. ازین رو ایشان ضمن تأیید آزادیهای سیاسی بیانیه حقوق بشر، مبانی انسان‌شناختی آن را انکار کرده‌اند. ایشان می‌گویند:

«اعلامیه حقوق بشر چون بر اساس احترام به انسانیت و آزادی و مساوات تنظیم شده و برای احیاء حقوق بشر بوجود آمده مورد احترام و تکریم هر انسان باوجدانی است، ما مردم مشرق‌زمین از دیرزمان از ارزش و مقام و احترام انسان دم زده‌ایم. در دین مقدس اسلام چنانکه در مقاله پیش گفتیم، انسان، حقوق انسان، آزادی و مساوات آنها نهایت ارزش را دارد. نویسندگان و تنظیم‌کنندگان این اعلامیه و همچنین فیلسوفانیکه در حقیقت الهام‌دهندگان نویسندگان این اعلامیه هستند مورد ستایش و تعظیم ما می‌باشند. ولی چون این اعلامیه یک متن فلسفی است، بدست بشر نوشته شده نه به دست فرشتگان، استنباط گروهی از افراد بشر است، هر فیلسوفی حق دارد آن را تجزیه و تحلیل کند و احیاناً نقاط ضعفی که در آن می‌بیند تذکر دهد، این اعلامیه خالی از نقاط ضعف نیست.»^{۳۴}

داشتن هرگونه پیش‌فرض در خصوص فلسفه سیاسی (حکومت‌های دمکراتیک یا توتالیتر) در فهم و تفسیر شریعت دخالت کرده و در نهایت فرد را به سوی نوع خاصی از حکومت دینی رهنمون خواهد ساخت. به تصویر زیر از معنای دمکراسی بنگرید و لحظه‌ای بیندیشید که قبول آن چه تغییراتی در فهم رایج از حکومت اسلامی ایجاد خواهد کرد:

مسأله اساسی دمکراسی این است که چاره‌ای بیندیشیم تا هیچ‌کس در میان ما بیش از حد قدرتمند نشود. دمکراسی یعنی مهارکردن قدرت از طریق نهادها و ایجاد توازن در آن. حکومت دمکراتیک حکومتی است که بتوان آن را به روشهای دمکراتیک

دمکراسی یعنی حکومت قانون و قوانین. در جامعه دمکراتیک به افراد می‌گویند چه کار نباید بکنند ولی هرگز به آنها نمی‌گویند که چه کار باید بکنند. برنیگتن مور پیدایش و رشد دمکراسی را کشاکشی طولانی و ناتمام برای دستیابی به سه هدف می‌داند:

۱ - محدود کردن قدرت حکام خودکامه. ۲ - نهادن قوانین و مقررات عقلایی و عادلانه به جای مقررات خودسرانه. ۳ - سهیم شدن طبقات پایین جامعه در تصمیم‌گیریها^۳

قبول این‌گونه پیش‌فرضها، و چشم‌اندازهای نوینی که علوم سیاسی در رابطه با پدیده قدرت بر روی ما گشوده‌اند، باعث می‌گردد تا کتاب و سنت را به گونه‌ای دیگر ببینیم و بفهمیم. اثرات این پیش‌فرضها در فهم سیاسی مرحوم مظهري از کتاب و سنت را در مقاله دیگر روشن خواهیم کرد.

عوض کرد نه آنکه به روشهای دمکراتیک بنا شده باشد. چون ممکن است کسی یا حزبی با آرای مردم (روش دمکراتیک) به قدرت برسد، اما پس از کسب قدرت، بنا را بر زورگری و سلب آزادی بگذارد. وی حکومتش دمکراتیک نیست هرچند مقدماتش دمکراتیک بوده باشد. اصل اساسی دمکراسی این است که بتوان مخالف کسی رأی داد نه موافق کسی (مردم فقط قدرت دارند مخالف کسانی رأی دهند که به آنها اعتماد ندارند). دمکراسی یعنی آگاه‌بودن به مسئولیت، مسئول‌بودن کسانی که قدرتمندند و اعمال قدرت می‌کنند. و مسئولیت یعنی اینکه: اتهامات را پاسخ گفتن، انتقادات را پاسخ گفتن، و هرگاه پاسخها به اندازه کافی قانع‌کننده نبودند، استعفادادن و کناررفتن از قدرت. بنابراین هدایت و رهبری ملت اصل نیست بلکه اصل جوابگویی ملت‌بودن است. دمکراسی یعنی ایجاد نهادهای ضامن آزادی، دمکراسی یعنی فعالیت آزادانه گروههای اقلیت.

یادداشتها:

۱. روزنامه «رسالت»، نهم مهرماه ۱۳۷۰، صفحه ۳۴، آیت‌الله آذری قمی.
۲. جامعه و تاریخ، انتشارات صدرا، ص ۸.
۳. تفرج صنع، عبدالکریم سروش، انتشارات سروش، ص ۲۴
۴. جامعه و تاریخ، ص ۲۷
۵. ده‌گفتار، ص ۱۷۹
۶. امدادهای غیبی، ص ۱۳۶
۷. همان، ص ۱۴۳
۸. همان، ص ۱۵۶
۹. روزنامه «رسالت»، پنجم اسفندماه ۱۳۷۰، صفحه اول، حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی.
۱۰. ایدئولوژی و آغاز فرهنگ علمی، دکتر علی اسدی، جامعه سالم، شماره ۲، ص ۲۹
۱۱. جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، محمدتقی مصباح یزدی، سازمان تبلیغات اسلامی، صص ۷۳-۲۹
۱۲. جامعه و تاریخ، ص ۲۰
۱۳. همان، ص ۲۰
۱۴. پیرامون انقلاب اسلامی، انتشارات صدرا، ص ۱۱۲
۱۵. همان، ص ۱۱۴
۱۶. همان، صص ۹۴-۹۵
۱۷. همان، صص ۹۵-۹۶
۱۸. همان، صص ۸۷-۸۸
۱۹. همان، صص ۱۰۴
۲۰. همان، صص ۶۳-۶۲
۲۱. همان، ص ۱۱
۲۲. همان، ص ۱۳
۲۳. همان، ص ۱۸
۲۴. همان، ص ۱۹
۲۵. گفتارهای معنوی، صص ۱۷-۱۶
۲۶. همان، ص ۱۸
۲۷. حقوق بشر بیانیه لیرالیسم، رضا داوری، بیان، شهریور ۶۹
۲۸. همان
۲۹. همان
۳۰. پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۴۴
۳۱. حقوق بشر بیانیه لیرالیسم، رضا داوری
۳۲. همان
۳۳. همان
۳۴. نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۳۲
۳۵. ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دمکراسی، برنیگتن مور، ترجمه حسین بشیریه، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۹

